

## بررسی تغییرات آوایی در حوزه معنایی

مریم رحمانی<sup>۱</sup>، محمد جواد حجازی<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد قم، قم، ایران

<sup>۲</sup> دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد قم، قم، ایران

---

### چکیده

این تحقیق شامل بررسی تغییرات آوایی فرایندهای واجی برخی واژگان فارسی است؛ که تغییرات آوایی مورد تحلیل قرار می-گیرد. برخی از این واژه های فارسی اصیل و برخی عربی متداول در فارسی هستند که بیشتر از طریق فارسی وارد ترکی شده اند. ز ویژگیهای این وامواژه ها عدم تغییر معنایی آنهاست. در متن تحقیق به حکم ضرورت مختصری از ویژگیهای ساختاری زبان فارسی و تاریخچه خط و الفبا مورد بررسی قرار گرفته است.

**واژه های کلیدی:** وامواژه های رایج، تغییرات آوایی، فرایندهای واجی.

---

## مقدمه

## اصالت واژه های فارسی

کلیه واژه های متداول در فارسی معیار اعم از فارسی خالص یا دخیل از عربی و زبان های دیگر که مورد پذیرش قرار گرفته اند و در گفتار و نوشتار به کار می روند و کلیه واژه هایی که از سوی فرهنگستان زبان فارسی پذیرفته و تصویب می شوند، اصیل به حساب می آیند مگر لغاتی که جعلی بودن آنها معلوم می شود؛ مانند لغات دساتیری: «واژه های ساختگی دساتیری در فرهنگهای فارسی چون برهان قاطع و انجمن آرای ناصری راه یافته است و ناآگاهان آنها را در نوشته ها و گفته های خود به کار برده اند و کسانی هم آنها را به عنوان نام و نام خانوادگی برگزیده اند. اینک نمونه ای از لغات دساتیر:

پرخیده: حقیقت سربسته، سفرنگ + شرح و تفسیر، سمراد + وهم و فکر، فرساد + حکیم فرنود + دلیل و حجت.

مرحوم دکتر معین در حواشی برهان قاطع واژه های دساتیری برهان قاطع را معین کرده است (ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۸۸، صص ۳۰) دکتر خسرو فرشید ورد نیز شرح مفصلی در شناساندن لغات دساتیری ارائه داده است.

## موقعیت زبان فارسی در جهان امروز

زبان فارسی امروزه با اندک تفاوتی در تلفظ و واژگان که امری طبیعی است در ایران و افغانستان و تاجیکستان و برخی مناطق دیگر رواج دارد و روز به روز در حال شکوفایی است ولی با توجه به شرحی که در کتاب تاریخ زبان فارسی آمده هماهنگی بین این سه کشور فارسی زبان برای وضع لغات جدید از ضرورتی ترین کارهاست:

«تسلط استعمار بر کشورهای شرق سبب شد که از رواج فارسی کاسته شود. فارسی دری در افغانستان و تاجیکستان و ایران رایج است. در هر سه کشور از اوایل قرن بیستم مسیحی وضعی برای زبان فارسی پیش آمده که باعث شده است فارسی رایج در هر یک از این ایران و تاجیکستان و افغانستان به راهی بیفتد که به تدریج آنها را از هم جدا خواهد کرد. در فارسی رایج در تاجیکستان که اکنون به الفبای روسی نوشته می شود لغات زیادی از روسی وارد شده است در زبان فارسی رایج در افغانستان واژه های زیادی از پشتو وارد گردیده است. در فارسی رایج در ایران از زبان فرانسوی لغات زیادی آمده است. در ایران و افغانستان و تاجیکستان لغاتی برای مفاهیم جدیدی وضع گردیده که با هم تفاوت دارند. وجود لغاتی از زبانهای مختلف و اصطلاحات مختلف برای بیان یک مفهوم در فارسی ایران، تاجیکستان و افغانستان سبب می شود که ارتباط زبانی میان ایرانیان و تاجیکان و افغانان دشوار و حتی ناممکن شود. (ابوالقاسمی، محسن، صص ۲۶-۲۶۲)

## تکوین خط فعلی فارسی

ایرانیان بعد از تشرف به دین اسلام و به کاربردن خط عربی برای تکمیل و متناسب کردن آن با فارسی از جمله ایجاد حروف پ، چ، ژ، گ اقدام کرده اند ایجاد حروف و علامتهای جدید یکباره انجام نگرفته است. رحیم ذوالنوربا برسی متون خطی فارسی در قرون مختلف اسلامی با ارائه نمونه ها چگونگی این تلاشها را نشان داده است به عنوان مثال گ را با ک یا «گ» دو نقطه نشان می دادند. «که» ربط به صورت «کی» و کاه به صورت «کیی» به کار رفته و «هرکه» زمانی به صورت «هرک» نوشته شده است. «و» را گاهی با صدای /ō/ به صورت «وُ» و گاهی با فتحه به صورت «وُ» نوشته اند» (ذوالنور رحیم، ۱۳۷۳، صص ۷۶)

## برخی ویژگیهای بارز خط فعلی فارسی در خط فارسی:

۱- برخی از واجها با حروف متعدد نشان داده می شوند: مانند «ز، ذ، ض، ث، س، ص...» ۲- حرف «و» گاهی /V/ گاهی /U/ گاهی /O/ تلفظ می شود و گاهی به تلفظ در نمی آید. ۳- در مدارس ایران در حد معینی تدریس زبان عربی هم در برنامه درسی تمام دانش آموزان گنجانده شده و آن حروف اضافی مربوط به زبان عربی و کلمات دخیل عربی در فارسی است. ۴- در صورتی که از حرکات و علائم موجود استفاده شود امکان تشخیص نوع «و» و «ب» و تلفظ درست تمام کلمات وجود دارد. ۵- مشاهدات نشان می دهد که درست و سریع خواندن کتب و مطبوعات فارسی که بدون به کاربردن حرکات چاپ می شوند با میزان سواد خواننده نسبت مستقیم دارد.

دردوره حکومت شوروی سابق با تمهیدات و تبلیغات و با برگزاری کنفرانسها الفبای فارسی تاجیکی را اول به لاتین سپس به الفبای برگرفته از روسی تغییر دادند. خط فعلی فارسی تاجیکی که از روسی برگرفته شده است به هیچ وجه برتر از خط فارسی

نیست و خواندن آن حتی برای کسانی که با خط روسی آشنایی دارند، آسان نیست و نیازمند آموزش و صرف وقت بیشتر از آموزش خط فارسی است.

### رابطه واج آرایی با معنا

قبل از ورود به دانش واج آرایی و رابطه آن در حوزه تغییرات معنایی باید بدانیم که بررسی ساختمان و نحوه ی کاربرد یک زبان تحت عنوان ((دستور)) انجام می پذیرد. دستور خود متشکل از دو بخش مجزا یعنی ((صرف)) و ((نحو)) می باشد. از آنجا که مهمترین خویشتکاری و وظیفه ی زبان برقراری ارتباط و پیام رسانی است و پیام ها درجملات و عبارات گزارش میشوند پس بزرگترین و حقیقی ترین واحد زبان ((جمله)) محسوب می شود. برای ساختن جملات و پیام های بی شمار و نامحدود زبانی از تعداد فراوانی واژه استفاده می شود که هر واژه دارای معنا و مفهوم مشخص و مستقلی است. مجموعه ی این واحدهای کتابهای لغت هر زبان را تشکیل می دهند. باید توجه داشت که لغات به تنهایی اغلب رساننده ی پیام نیستند اگر تنها ادا شوند معنی آنها دقیق و روشن نمی باشد و حتماً باید درون جمله و در ارتباط با واژه های دیگر قرار بگیرند تا معنی اصلی آنها روشن گردد. مثلاً واژه های ((مسر))، ((بالا))، ((تار))، ((دست)) اگر به تنهایی ادا شوند منظور گوینده معلوم نمی شود و ولی اگر درجمله به کار روند معنی دقیق آنها آشکار می شود. (حسینی، ۴۵) در عبارات زیر معنی تکواژ ((سر)) درارتباط باجزای دیگر همنشین با آن تغییر می کند:

ازسركوه افتاد ازنوك كوه افتاد. سرناسازگاری راگذاشت بنای ناسازگاری راگذاشت. سردانشمندان بزرگترین دانشمندان. سرم درد می کند كله ام درد می کند. سرش را تراشیدند موهایش را تراشیدند. از انجام آن سرباز زد نپذیرفت. سرآن ندارد خیال ندارد، تصمیم ندارد (همان، ۴۶)

لذا با اینکه لغات و واژه های زبان رابطه مصالح ساختمانی تشبیه کرده اند که لازمه ی بنای ساختمان است ولی همان طور که مصالح ساختمانی هرقدر هم زیاد و فراوان باشند به خودی خود عمارت نیستند. مجموعه لغات یک زبان نیز به خودی خود زبان نیستند و نمی توانند به تنهایی نقش به قراری ارتباط و پیام رسانی را ایفا نمایند باید به کمک آنها جمله ای ساخته گردد و این جمله است که هم پیام را می رساند و هم معنی و مفهوم دقیق واژه را از روی ساخت و بافت خود مشخص می کند. درواقع درکاربردهای زبانی آنچه که در وهله ی اول قابل درک و فهم مطالب است جمله می باشد.

جملات خود از واژه ها ترکیب می یابند اما بین جمله وواژه واحد دیگری را نیز می توانیم مشخص نماییم که ((گروه)) نام دارد. گروه که یک واحد دستوری محسوب می شود. مجموعه ای است ازکلمات که نمی توان آنها رامانندجمله به دو بخش نهاد وگزاره تجزیه کرد؛ مانند ((دانشگاه تبریز)) ((نسیم بهاری))، ((بچه های ایرانی))، ((ساعت چهار بعداز ظهر)) بنابراین گروه ازدو یا چند واژه حاصل میشود. واژه هایی که دریک گروه هستند باید با هم یک رابطه ی درونی منسجم داشته باشند. مثلاً درجمله: ((آن خانه ی قدیمی درهم فرو ریخت)) آن خانه ی قدیمی یک گروه اسمی است. ولی آن خانه ی قدیمی درهم، یک گروه نیست درحالی که درهم فرو ریخت یک گروه است. چون ارتباط در زبانهای مختلف گروهها انواع چندی دارند؛ مانند: گروه اسمی، گروه فعلی، گروه قیدی، گروه حرف اضافه. این نوع نام گذاری به اعتبار آن است که هسته ی مرکزی گروه، ((اسم)) باشد یا ((فعل)) یا ((قید)) یا ((حرف اضافه)). هرگروه را می توان به هسته مرکزی آن تقلیل داد. مثلاً همان جمله ی بالا راکه از دوگروه ((اسمی)) و ((فعلی)) ساخته شده است می توان بدین صورت ساده کرد: دو خانه ((فرو ریخت)) هرگروه حداقل از دو واژه درست می شود. (باقری، ۷۸)

واژه ها هم خود قابل تقسیم به تکواژها و هجاها هستند. تکواژ و هجا نیز هریک از ترکیب اجزائی که واج نام دارند به دست می آیند. لذا کوچکترین واحد زبانی ((واج)) است

واجها که خود معنی و مفهومی نداشته ولی مفارق معنی می باشند درحکم مواد خام و مصالح اصلی ساختمان زبان هستند و تعدادشان درهرزبان محدود و معین و قابل شمارش است. از ترکیب واجها یک واحد بزرگتر به دست می آید که تکواژ نامیده می شود. تکواژها کوچکترین واحدهای معنی دارزبان هستند و تعدادشان نسبت به واجها بسیار زیاد و فراوان است ازتلفیق تکواژها تعداد فراوانتری واژه حاصل می شود و بالاخره ازتلفیق و ترکیب واژگان آن قدر گروه و جمله ساخته و پرداخته می گردد که



۱ هجا ۲ هجا ۳ هجا ۴ هجا

در زبان فارسی حتی تکواژهایی هستند که فقط از یک واج تنها ساخته شده اند مانند: ((کسره ی اضافه)) / e- / در درس ((زبان‌شناسی)) و ((واو عطف)) / o- / در زبان و زبان‌شناسی)) یا پساوند / x- / که بردارندگی دلالت می کند مانند: ((ترسو)) ((اخمو))، و یا پساوند / e- / در کلمات: ((چشمه))، ((دسته))، ((دندان))، ((خسته)) ((گفته))، ((نامه)) که در رسم الخط فارسی جدید به صورت ((ه)) نوشته میشود و بازمانده می پساوند / ag- / دوره ی میانه است و در نقشهای مختلفی از جمله: رساندن مشابهت، ساختن صفت مفعولی و ساختن اسم یا صفتی جدید از اسمی دیگر به کار می رود. (باقری، ۶۵)

### طبقه بندی تکواژها

کوچکترین واحدهای معنی دار هر زبان که از تجزیه ی اول حاصل می شوند ((تکواژ)) نام دادند. تعداد تکواژهای هر زبان بی شمار و نامحدود است و هرگز نمی توان به طور قطعی و یقینی تعداد تکواژهای یک زبان را تعیین نمود. زیرا که نیازهای جوامع پیوسته در حال دگرگونی و تغییر است و در پی این تغییرات دائماً تکواژی مهجور مانده از زبان خارج می گردد و نیازهای تازه موجب می شود تا تکواژی جدید وضع و یافرض شود.

روی هم رفته تعداد تکواژهایی که گویندگان یک زبان با آن سروکار دارند هزاران هزار است ولی کاربرد و بسامد این تکواژها همه یکدست و یکسان نیست برخی از آنها معنی مستقلی دارند می توانند هم به تنهایی به کار روند و هم با تکواژهای دیگر ترکیب شده، واژه‌های جدیدی را بسازند مانند ((دست)) که هم مستقلاً در معنی و مفهومی مشخص به کار می رود و هم در واژه‌هایی نظیر: دستیار، دستگیر، دستمال، دست آموز، دست راست و جز اینها ترکیب شده در هر ترکیب معنایی تازه ارائه می کند. برخی دیگر از تکواژها با وجود دلالت داشتن به معنی و مفهومی خاص، هرگز به تنهایی و مستقلاً به کار نمی روند و همیشه در ترکیب با تکواژهای دیگر ظاهر می شوند و اغلب ایفا گر نقش دستوری ویژه هستند؛ مانند تکواژهای زیر:

((ان)) درواژه های فرزندان، دانشجویان رهروان ((م)) درواژه های فرزندان، رفتن میروم ((ی)) در واژه های بزرگی، باغی مشهدی ((-مند)) درواژه های هوشمند، خردمند دردمند؛ بنابراین می توان تکواژهای هر زبان را از این نظر به دو گروه: ((تکواژهای قاموسی)) و ((تکواژهای دستوری)) بخش کرد. (حسینی، ۷۶ص)

### تکواژهای قاموسی

در هر زبان تکواژهایی که به خودی خود دارای معنی مستقلی می باشند و بر اشیاء، اعمال و کیفیات خاصی که قابل حس و لمس و درک هستند دلالت دارند مانند: ترس، کفش، صدا، سکوت و مانند اینها، گروه باز و نامحدودی را تشکیل می دهند که تعداد اجزا و آحاد این گروه ثابت و معین و محدود نیست و فهرست آنها در زبان است یعنی می توان بر حسب نیازهای جامعه، هر لحظه از تعداد آنها کاست و یابد آنها افزود. بدون اینکه این کمی و افزونی در دستگاه یا نظام زبان تغییری ایجاد کند؛ مانند تمامی اسمها، صفات فعلها و نظایر آنها این گونه تکواژها اصطلاحاً ((تکواژهای قاموسی)) خوانده می شوند؛ زیرا فرهنگهای لغت که برای زبانهای مختلف تنظیم می شود شامل این قبیل واژگان است.

### تکواژهای دستوری

تکواژهایی که اغلب به تنهایی به کار نمی روند و معنی آنها با پیوستن به تکواژهای دیگر آشکار و معلوم میشود، مانند تکواژ ((-)) که مالکیت را می رساند و تکواژ ((-ت)) که ضمیر ملکی است و یا ((-مند)) که پساوند اتصاف و دارندگی است، گروه دیگری از تکواژها را تشکیل می دهند که دارای شمار معین و ثابتی از اجزا می باشد و نمی توان بر تعداد اجزای آن چیزی افزود یا از آن کاست. لذا فهرست این تکواژها در زبان بسته و محدود است، مانند ضمائر اشاره، علایم جمع، حروف اضافه و مانند اینها که هر چقدر هم بر اثر نیازهای اجتماع تغییراتی درواژگان زبان روی بدهد، اعضای فهرست بسته از این تغییرات نسبتاً به دور مانده و تغییر نمی کنند. تکواژهایی که به گروههای محدود و بسته ی زبان تعلق دارند، چون با وجود داشتن معنا و مفهومی خاص به تنهایی به کار نرفته اغلب ایفا کننده ی تکواژهایی که به گروههای محدود و بسته ی زبان تعلق دارند، چون با وجود داشتن معنا و مفهومی خاص به تنهایی به کار نرفته اغلب ایفا کننده ی، نقشهای دستوری می باشند، اصطلاحاً به نام ((تکواژهای دستوری)) خوانده می شوند. (حسینی، ص ۷۸)

بنابراین هر تغییری که در فهرست تکواژهای دستوری و بسته ی زبان ایجاد گردد، موجود تغییراتی کلی در کل نظام و دستگاه زبان می گردد. چنانچه تغییری در یکی از این گروه های بسته و محدود زبان روی دهد به کل زبن تأثیری گذارد. توضیح اینکه اگر واحدی از این گروه ها بکاهیم و یابه آن بیفزاییم و یانقش دستوری آن را تغییر هیم، در واقع در کل شبکه یا نظام زبان تغییری به وجود آورده ایم.

تکواژهای دستوری بدان جهت که اکثرأ به تنهایی به کار نمی روند و اغلب به تکواژهای دیگر می پیوندند، ((وابسته)) نیز خوانده می شوند. این تکواژها را می توان از نظر نقشی که دارند به دودسته ی ((تصریفی)) و ((اشتقاقی)) بخش کرد. تکواژهایی که در معنی قاموسی واژه ای که بدان می پیوندند تغییری ایجاد نمی کنند و فقط از نظر دستوری به آن کمک نموده موجب صرف واژه ی اصلی می شوند، ((تکواژ تصریفی)) به شمار می آیند؛ مانند: ضمائر ملکی: - م، - ت، - ش، - مان، - تان، - شان و شناسه های افعال و مانند اینها. تکواژهایی که در ترکیب با تکواژی دیگر، در معنای آن تأثیر گذارده مفهومی تازه از آن ارائه می دهند ((تکواژ اشتقاقی)) نامیده می شوند؛ مانند:

- ش درواژه های: روش، کوشش- ور درواژه های: سخنور، دانشور- کار درواژه های: آموزگار، پروردگار- بان درواژه های: باغبان، نگهبان- ار درواژه های: رفتار، گفتار- مند درواژه های: هنرمند، آزمند  
از آنجایی که تکواژهای دستوری دارای معانی درونی کمی هستند و اغلب به علت داشتن نقشهای دستوری شان در جمله موجودیت یافته اند مثل: راه، از، می ... با صفت ((خالی)) ( ) نیز خوانده می شوند و در مقابل، تکواژهای قاموسی راکه معانی مستقل و مشخصی دارند، واژگان ((پر)) می نامند. (باقری، ص ۹۹)

## هجا

### ۱- هجا، کوتاه ترین زنجیره ی آوایی

تاکنون زبانشناسان تعریفهای متعددی از هجا کرده اند احتمالاً علت اصلی این اختلاف تعریف ها، اختلاف ساختمان هجا در زبانهای مختلف و گوناگونی شیوه های تکوین هجا در زبانهای متفاوت است. به طور کلی می توان گفت ((هجا)) کوچکترین مجموعه ی واجی است که از ترکیب چند واج حاصل می شود و می توان آن را در یک دم زدن بی فاصله و قطع ادا کرده از همین روست که ابن سینا جای ((هجا)) اصطلاح ((مقطع)) رابه کار برده است. با این تعریف، هر گفتاری از یک رشته هجاهای متوالی و بی درپی تشکیل می یابد.

هجا کوتاه ترین زنجیری واجی یکپارچه ای است که از لحاظ آوایی از راه برشهای تلفظی ممکن، در زنجیره ی واجی واژه به عمدی توان مشخص کرد، و معمولاً از واجها یا بخشهای آوایی متفاوتی تشکیل می گردد که الزاماً یکی از آنها مشخصه ی هسته ی هجا را داراست.

در زبان فارسی هجا به بخشی از زنجیرگفتار اطلاق می شود که از ترکیب یک واکه بایک یا دو یا سه همخوان تشکیل شده باشد. در اکثر زبانها لازمه ی هر هجا وجود واکه است و در برخی از زبانها تعداد هجاهای کلمه از روی واکه ی آن باز شناخته می شود. چنانکه: بلبل (دوهجا)، مرغابی (سه هجا) و آهستگی (چهارهجا) دارد.

یآوری می شود که به آن بخش آوایی هجا که مشخصه ی هسته ی هجا را داراست قله ی هجا گفته می شود، و آن بخشی از هجاست که تکیه به آن اعمال می گردد و بهتر از بخشهای دیگر هجا شنیده و درک می شود.

### انواع هجا

هجا در مرزبان دارای انواعی است. در زبان فارسی، هر هجا به اعتبار موضع و کیفیت واکه ی آن و از لحاظ واجی به چند نوع است. الف- هجای کوتاه متشکل از تنه یک مصوت مانند، / u / ((او)) و یازیک صامت آغازی و یک مصورت مانند نمونه های / ru / ((رو))، / ra / ((را))

ب) هجای متوسط متشکل از یک مصوت آغازی و یک صامت پایانی مانند / ab / ((آب))، / az / ((آز))، / an / ((آن)) و یا از یک صامت آغازی، یک مصوت و یک صامت پایانی مانند نمونه های / kar / ((کار))، / sud / ((سود))

ج) هجای بلند متشکل از یک مصوت آغازی و دو صامت پایانی مانند، /abr/ ((ابر))، /ajr/ ((اجرا)) و یا از یک صامت آغازی، یک مصوت و دو صامت پایانی، مانند نمونه های /dast/ ((دست))، /ash/ ((اسب))، (مشکوه الدینی، ۴۹)

د) به هجایی که به مصوت پایان می یابد هجای باز می گویند مانند، بو، او، سی و مانند آن.

به هجایی که به صامت پایان می یابد هجای بسته گفته می شود مانند: راه، زود، کاشت، خیس، گفت و مانند اینها.

یادآوری می شود که در زبان فارسی از لحاظ صوتی و تلفظی هیچ واژه ای با مصوت شروع نمی شود.

## ۲- واج آرایی

زبان شناسان برای زبان چهار سطح قائلند: واج شناسی، صرف، نحو، معنی شناسی. برای اینکه جایگاه صرف را در زبان مشخص کنیم.

به چگونگی پیوند و ترتیب ظاهر شدن صامتها و مصوتها در ساخت هجا واج آرایی گفته می شود. هر زبانی واج آرایی ویژه ی خود را دارد؛ یعنی ترتیب ظاهر شدن واجها در ساخت هجا از یک زبان به زبان دیگر احتمالاً فرق می کند.

در زبان فارسی همه ی واژه ها با همخوان آغاز می شوند؛ بنابراین واژه هایی نظیر: او، این، آن که ظاهراً واج آغازین آنها واکه است اگر از نظر آواشناسی بررسی شوند، دیده می شود که این سه واژه یک همزه مقدم برواکه دارند. همزه یابه اصطلاح زبان شناسی همخوان بر اثر بست و باز شدن سریع تارهای صوتی و عبور هوا از میان آن حاصل می شود و در نتیجه واج اول کلمات یاد شده همزه به شمار می رود و لذا این واژه ها به صورت زیر آوانگاری می شوند:

او u آن an این In

یکی دیگر از محدودیتهای حاکم به ساخت واژگان فارسی آن است که بیش از یک همخوان در آغاز واژه نمی آید. به سخن دیگر در زبان فارسی ابتدا به ساکن روانیست. به همین جهت هرگاه در کلماتی مثل: افروز، افتاد، فسوس، افسرد و مانند اینها همزه وواکه ی آغازین آنها حذف شود. میان دو همخوان بعدی یک واکه ظاهر می شود. به این صورت:

افسرد فسرد افتاد اشتر شتر افسوس فسوس افروز فروز

همچنین کلمات فارسی به سه همخوان ختم می شوند و اگر کلماتی از زبانهای دیگر به صورت واژه های دخیل وارد این زبان بشوند و برخلاف معمول زبان فارسی به سه همخوان ختم شده باشند، گویندگان فارسی زبان یا یکی از سه همخوان را حذف می کنند و یابین آنها واکه ای قرار می دهند مانند:

فوتکس فولکس لوستر لوسر تمبر تمر داستان یوفسکی داستایوسکی

یکی دیگر از محدودیتهای جاری بر کلمات زبان فارسی روان بودن دو واکه در کنار هم است به سخن دیگر در زبان فارسی ((ارتقای مصوتها)) وجود ندارد و به ناچار اگر در یک کلمه ی مرکب، جزء اول ترکیب به واکه ختم شود و واج اول جزء دوم نیز واکه باشد، بین این دو واکه واج همخوانی قرار می گیرد که آن را ((واج میانجی)) یا ((صامت میانجی)) می نامند. در فارسی سه همخوان: ((ی))، ((و)) و ((گ)) نقش واج میانجی را ایفا می کنند. واژه هایی نظیر: نه، ستاره، زنده، خانه، خسته، جدا، تنها، دو، جلو، ابرو، گیسو و آهو به ترتیب به واکه های U, Q, a, E a ختم شده اند اگر این کلمات با تکواژهایی که با واکه شروع می شوند از جمله: (ان = علامت جمع)، (انه = علامت قید ساز)، (کسره ی اضافه) (واو عطف) یا (یاونسبت) ترکیب شوند، به ناچار نیاز به یک همخوان میانجی پیدا می کنند:

نه + آمد ینامد amad - y - an ستاره + ان ستارگان setave - g - an زنده + ان زندگان zende - g - an

خانه + ی خانگی xane - g - 1 خسته + ی خستگی xaste - g - 1 جدا + انه جداگانه joda - g - ane  
تنها + ی تنهایی tanha - y - 1 پالتو + - + من پالتوی من palto - y - e - man ابرو + - + یار ابروی یار  
گیسو + ان گیسوان giso - r - an آهو + ان آهوان aho - r - an (باقری، ص ۴۹)

ساخت هجایی واژه

ساخت هجایی واژه درهرزبانی به صورت کم و بیش ویژه ای ظاهر می شود. به این معنی که مثلاً ساخت هجایی واژه درزبانهای مانند چینی و یا ترکی بازبانها دیگر از جمله فارسی و انگلیسی متفاوت است. بااین حالا، بررسی واژگان زبانهای گوناگون نشان می دهد که برخی ویژگیهای ساخت هجایی واژه درهمه ی زبانها یکسان است. درزبان فارسی، واژه ها از یک تاپنج هجا را شامل می شود:

الف - واژه های تک هجایی، مانند: ((من)) /man/، ((پند)) /pand/، ((او)) /U/.

ب- واژه های دو هجایی، مانند: ((خانه)) /Xane/، ((هستی)) /hasli/، ((مهربان)) /mehrban/

ج- واژه های سه هجایی، مانند: ((تابستان)) /labeslan/، ((بهاره)) /bahare/، ((پیش بینی)) /pisbini/، ((هندوستان)) /henduslan/.

د- واژه های چهار هجایی مانند: ((جاودانگی)) /javidaneqi/، ((کوهستانی)) /kuhestani/، ((اندیشمندی)) /andismand/.

ه- واژه های پنج هجایی، مانند: ((موفقیت)) /mova ffaqiyyat/، ((برافروختگی)) /barafroxtegi/، ((متوسط)) /motavassete/.

روشن است که واژه های پنج هجایی با افزوده شدن عناصر صرفی به آنها از جمله ((ها)) (نشان ی جمع)، ((ی)) (نشانه ی نکره) و جزاینها به صورت واژه های شش هجایی ظاهر می شوند.

### نحو

ساده ترین و معمول ترین تعریفی که از زبان می شود این است که زبان وسیله ای برای برقراری ارتباط و انتقال مفاهیم از ذهنی به ذهن دیگر است. دراین میان واحدهای زبانی که عملاً نقش رابطه بین اذهان را ایفا می کنند و بار تفهیم و تفاهم رابه می کشند جملات و عبارات زبان می باشند.

با آنکه درتجزیه ی زبانی کوچکترین واحدهای معنی دار تکواژها دانسته شده اند، این تکواژها به تنهایی نقش موثری در انتقال مفاهیم و ایجاد ارتباط ندارند و باید حتماً در قالب عبارات به یکدیگر ببینوندند تا حامل پیامی بشوند ازاین رو جمله را واقعترین واحد زبان به شمارمی آوریم. درکاربردهای زبانی اولین پیام یک جمله است و پس از جمله ی اول باز هم جمله ای دیگر است و بدین سان زبان سلسله ای از جمله های بی پایان.

هر زبان برای ساختن عبارات و جملات خود نظام ویژه ای دارد و ترتیب و نحوه ی همنشینی واژگان بر روی زنجیر گفتار درهر زبانی بر طبق قواعد و قوانین خاص آن نظام کلی صورت می گیرد و چنانچه از آن قواعد پیروی نشود زبان نقش اصلی خود را نمی تواند بجای آورد.

بنابراین، کسی که به زبانی گفتگو می کند به نظام آن زبان یعنی به مجموعه ی قواعد و قوانینی که ناظر به چگونگی ترکیب واژگان آن زبان است واقف و آگاه است و آن نظام ملکه ی ذهنی او شده است.

مجموعه ی آن قوانین و قواعدی راکه درهر زبان وجود دارد و نشانه های زبانی بر طبق آن قواعد خاص با یکدیگر در ارتباط هستند ((نحو)) می خوانند. همین قواعد ترکیب است که موجب می شود تا زبان را مجموعه ای از نشانه های پراکنده و نامنسجم ندانسته بلکه آن را دستگاه منسجم و مرتبطی بدانیم که تمامی اجزای آن طبق نظام خاصی با یکدیگر در ارتباط هستند.

نحو ازواژه ای یونانی به معنی ((نظم و ترتیب)) گرفته شده است. نحوهرزبان به طورکلی شامل شیوه ها و اسلوبهایی است که با استفاده از آن شیوه ها و اسلوبها می توانی واژه ها را به گونه ای که بتوانند واحدهای بزرگتری راباسازند، ترکیب کرد. به سخن دیگر، دستگاهی از قواعد زبان که آوا و معنا رابه طریقی خاص به هم مربوط می کند، نحو می خوانند. (مشکوه الدینی، ص ۵۴) بنابراین کار زبانشناسان پس از تشخیص اجزای کلام و رده بندی آنها، شناخت چگونگی ((جمله بندی)) و دست یافتن به قواعد درونی ترکیب واحدهای تجزیه ی اول و روابط آنها با یکدیگر و سلسله مراتب اهمیت آنهاست؛ زیرا همان طور که نقش اصلی واحدهای تجزیه ی دوم در ترکیب واحدهای تجزیه اول یعنی تکواژها روشن می شود، به همان ترتیب نقش اصلی واحدهای



تجزیه اول یعنی تکواژها هم در درون واحدهای بزرگتر زبان یعنی جمله و عبارت مشخصی می گردد؛ و همچنانکه ترکیب واجها با یکدیگر در هر زبان تابع قوانین و مقررات ویژه ای است، ترکیب تکواژها هم در هر زبانی از قوانین ویژه ای پیروی می کند که مجموعه ی این قواعد ((نحو)) نام دارد.

به سخن کوتاه، ((نحو)) به قواعدی گفته می شود که از چگونگی همنشینی تکواژها بر روی زنجیر گفتار و ساختن واحدهای بزرگتر گفتگو می کند. لذا منظور از بررسی نحو زبان عموماً بررسی و تشریح توانایی زبانی اصل زبان است نه کار برد و جزئی و فردی آن زبانشناسان دو مود ملاک و معیارهای شناسایی اجزای کلام و دست یافتن به ((نحو)) یا قواعد ترکیب اجزای زبان و بالاخره تنظیم دستور زبان اتفاق نظر ندارند. گروهی برآنند که این کار باید براساس ملاکهای صوری مشخص در همان زبان صورت بگیرد و می توان از امکانات محورهای جانشینی و همنشینی بدین منظور استفاده کرد. این محققان معتقد بودند که زبان شناس باید به طور عینی و نظام مند داده های قابل مشاهده را مورد بررسی قرار دهد و دستور زبان را از خلال توده ای از اطلاعات گردآوری شده ی زبانی و بدون توجه به معنا استنتاج کند. اینان اصطلاحاً ((ساختگرایان)) نامیده می شوند، برخی دیگر از زبانشناسان در این مورد روی کفه معنی بیش از صورت تکیه می کنند و معتقدند که همیشه صورت نمی تواند تمامی نقشها را برساند.

بنابراین زبانشناسان ساختگرا که بعد از ((فردینان دو سوسور)) هریک داده های او را پیش چشم قرار داده از طریق مستقل در زمینه ی زبانشناسی به تحقیق پرداخت غالباً در این مورد صورت رابه معنی مقدم می داشتند. یکی از معروفترین زبانشناسان ساختگرای امریکاکه پیرو تقدم صورت به معنی بود، ((بلا مفیلد)) است که پیروان شیوه ی او به نام ((بلومفیلدیان)) معروف شدند. ولی زبانشناسان متاخر امریکایی که در راس آنها ((نوام چامسکی)) قرار دارد در مورد تقدم صورت به معنی تردید می کنند و معتقدند دستوری که برای زبان نوشته میشود باید چگونگی کارکرد زبان را ارائه دهد یعنی با در نظر داشتن جنبه ی خلاقیت و تولیدی زبان، قواعدی رابه دست دهد تا بتوان جملات صحیح تازه را ساخت و شناخت. چنین دستور زبانی اصطلاحاً دستور زبان ((زایشی - گشتاری)) نامیده میشود. اینک مختصراً به بررسی نظریات هریک از این دو گروه پردازیم:

### زبانشناسی ساختاری

فردینان دو سوسور نخستین محقق بود که گفت زبان مجموعه ای از کلمات منفرد و نابسامان و غیر منسجمی نیست بلکه ساخت و دیسمان به دقت سازمان یافته ای دارد که تمامی عناصر و اجزای درون این مجموعه با هم وابستگی متقابل دارند. این انسجام و ارتباط عناصر زبانی رابه بازیکنان یک نسیم فوتبال تشبیه کرده اند که هیچ یک از آنها به تنهایی نقش یارزش خارجی ندارند بلکه موقعیت و حرکت هریک از بازیکنان در ارتباط با سایر اعضای تیم ارزیابی میشود. زبان نیز شبکه ای پیچیده ای از قوانین و موازینی است که ارزش و هویت واقعی هرواژه درون این شبکه و در ارتباط با سایر واژهها زبان آشکار می گردد. از این رو دوره ای که از زمان ((سوسور)) آغاز گشته و زبان را شبکه ای سامانمند و منظم می داند به طور کلی دوره ی ((زبانشناسی ساختاری)) نامیده می شود. (مشکوه الدینی، ص ۳۴)

بدین ترتیب شناخت این واقعیت که زبان نظام طرح داری است و از عناصر درهم بافته شکل گرفته از میانی زبانشناسی نوینی می باشد. براساس همین فرض است که زبان توانایی می یابد تا همزمان و همراه با تغییرات و تحولات جوامع، از طریق اختراع واژه های نو و ابداع ترکیبات جدید از عهده ی بیان موقعیتهای جدید برآید.

باین تعریف زبان را یک دستگاه خود تنظیم ساز طبیعی دانسته اند که اگر تغییری در آن رخ دهد، یا این تغییر موافق و متناسب با طرحهای موجود زبان بوده است و یا اینکه طرحهای جدیدی ساخته می شود که با آن تغییرات هم آهنگ باشد زیرا هر تغییری و تحولی که پیش آید.

باز هم زبان باید طرح دار باقی بماند و گرنه اساس گفتگو درهم می ریزد؛ زیرا همین خصوصیات طرح داربودن زبان است که انسان رایاری می دهد تا نشانه های زبانی فراوانی رابه یاد سپرده مطالب گوناگون بسیاری را بیان کند و گرنه حافظه ی آدمی توان حفظ توده ی درهم برهمی از هزارها نشانه ی زبانی را نداشت.

البته پس از فردینان دو سوسور، در زبانشناسی مکاتب مختلفی به وجود آمد که کلاً همه ی آنها از نظریات محقق مذکور الهام گرفته با عنوان کلی ((ساختگر)) خوانده شدند. ولی هریک از آنها به دلیل اهمیت دادن به یک جنبه ی خاص زبانی، روشها و مسیرهای مطالعاتی خود را از دیگران متمایز کردند و از این رو هر کدام مکتبی جدید بنانهادند؛ مانند: مکتب پکنهاک، مکتب پراک، مکتب آمریکایی و نظایر آن. در مکتب پراک به واج شناسی توجه خاصی مبذول می شد و در مکتب پکنهاک به مشخصه های معنایی توجه بیشتری شد و در آمریکا به سبب درهم آمیختن مردم شناسی و روانشناسی با زبانشناسی، مکتب ساختگرایی فرم خاصی به خود گرفت و به ویژه رفتارگرایان و درراس آنها ((لئونارد بلمفیلد)) در این مکتب تاثیر فراوانی گذاشتند. اینان به این عقیده بودند که تنها باید از مجموعه ای از جمله های واقعی که توسط اهل زبان ادا می شود به عنوان ملاک عمل جهت بررسی دستور زبان استفاده کرد. این مجموعه اطلاعات را اصطلاحاً ((پیکره)) خوانده اند و معتقدند که پس از جمع آوری اطلاعات به صورت پیکره های محدود، باید ابتدا واجهای زبان را از روی این پیکره و بدون است یا زیدن به اطلاعات دستوری کشف کرد و سپس تکواژها و قواعد ترکیب آنها را از روی صورت و بدون به میان کشیدن معنای دست آورده. (مشکوه الدینی، ص ۲۳)

### تقدم صورت به معنی

هریک از واژه ها یا نشانه های زبانی دارای یک صورت آوایی و یک محتوای معنایی هستند. به تعریفی دیگر هر واژه در هم حکم ظرفی است که مظهر آن محتوا و معنایش می باشد. باین هم نمی توان یک واژه را به تنهایی و مستقل از اجزای دیگر زبان به عنوان یک واحد کامل زبانی بررسی کرد. زیرا که همه ی این نشانه های زبانی در ارتباط با یکدیگر و در کل نظام زبان است که می توانند نقش خود را در تفاهم ایفا نمایند. مثلاً واژه ی ((تازه)) به خودی خود و بیرون از زنجیره ی گفتار گویای معنای دقیقی نیست و برای اینکه نقش دستوری و یا معنایی آن دریافت شود باید درون یک جمله و در ارتباط با نشانه های دیگر زبانی قرار بگیرد تا با معنایی و دستوری آشکار شود. در دو عبارت زیر:

۱- مهران شیر را ریخت (شیرخوار کی ریخته شد). ۲- مهران شیر را کشت (شیردرنده کشته شد)

افعال ((ریخت)) و ((کشت)) معنی شیر را نیز روشن می گردانند. همچنانکه نقش ترکیب ((سر + باز)) در درون جملات زیرین روشن می شود: ۱- فرنگیس از خانه سرباز رفت. (قید) ۲- آن سرباز آمد. (فاعل) ۳- نیما از رفتن کوه سرباز زد. (امتناع و وزید (جزئی از فعل مرکب) ۴- زخم پای مسعود سرباز کرد (جزئی از فعل مرکب)

بنابراین هیچ واژه ای را نمی توان پیروی از سیستم آن زبان و به صورت انفرادی ارزیابی کرد و اساساً هیچ از زبان راجز در کل زبان نمی شود بررسی نمود. از این روست که زبانشناسی نوین با توجه به تعاریف اولیه و مقدماتی که زبان را شبکه و یاسیستمی منظم و متشکل از اجزای مرتبط و منسجم می داند، نظام اجزا را به خود اجزا مقدم می شمارد و برای درک نظام حاکم بر اجزا تنها توصیف آوایی و معنایی آنها را پسندیده نمی داند. مثلاً اگر ((اسم)) را مطابق دستورهای سنتی تعریف کرده بگوییم ((اسم کلمه ای است که برای نامیدن کسی یا چیزی به کار می رود)) و یا در تعریف ((فعل)) بگوییم ((فعل کلمه ای است که به انجام گرفتن کاری و یا روی دادن امری دلالت می کند. باین تعریف نمی توانیم تفاوت بین رفتار، رفتن و رفت را نیک دریابیم. ولی اگر این سه جزء را به اساس روابطی که درون بافتهای گوناگون با اجزای دیگر زبانی دارند بسنجیم می توانیم نقش صرفی آنها را از یکدیگر باز یابیم.

به طور کلی آنان که صورت را بر معنی مقدم می دارند معتقدند که زبان نظامی است کلی که در ذهن اهل زبان وجود دارد و آنچه که صورت عینی و ملموس دارد گفتار می باشد که در واقع کاربرد این نظام است. پس آنچه که باید مورد بررسی زبانشناسان قرار بگیرد همین جنبه ی عینی و ملموس زبان است. این قبیل زبانشناسان که اصطلاحاً ((ساختگر)) نامیده شده اند، وجود نشانه های صوری و روساختی را به عنوان وسیله و ابزار درک جملات می شناسند؛ و معتقدند که دستور زبان باید جنبه ی ((صوری)) داشته باشد.

### دستور زایشی یا تولیدی

یکی از ویژگیهای مهم زبان آدمی جنبه ی ((زایشی)) یا ((خلاقه ی)) آن است. وقتی گفته می شود که کسی زبانی را آموخته است، منظور این نیست که وی تمامی جمله های آن زبان را که امکان دارد در موقعیتهای گوناگون به کار روند دهن خود انباشته است. بلکه منظور این است که او تعداد محدودی واژه و قاعده آموخته است که این قواعد خودجنبه ی زایشی دارند؛ یعنی شخص می تواند با استفاده از آن قوانین و واژگان محدود جملات نامحدودی بسازد در واقع تعداد جملات زبان نامحدود است ولی قواعد و قوانینی که موجب ساختن این تعداد نامحدود می شود. خود محدود است. به سخن دیگر ذهن دارای نوعی فعالیت ((خلاقه)) است و با اعمال قواعدی محدود بر روی واژگان یک زبان، می تواند تابی نهایت جمله های تازه را بنابراین کل جمله های زبان مجموعه ای نامحدود است البته غیر از زبان نظامهای دیگری نیز وجود دارد که خود محدود ولی جنبه ی زایشی و خلاقیت آنها نامحدود است؛ یعنی می توانند تعداد نامحدودی از آنچه که محصول آن نظام شمرده میشود تولید کنند؛ مانند نظامهای ریاضی و مثلاً عمل ضرب یا بخش و جمع یا تفریق که وقتی یکی از این چهار عمل اصلی ریاضی را می آموزیم مجبور نیستیم تمام اعداد را در تمام اعداد ضرب نماییم یا به هم بخش کنیم یا از هم کم کنیم و یابیم هم بیفزاییم. ولی این عدم کاربرد از توانایی بالقوه ی قواعد نامبرده ی ریاضی که بر روی هم نظامی را می سازند، چیزی نمی کاهد. همچنین وقتی زبانی را می آموزیم تعداد محدودی قاعده را فرامی گیریم که خلاقیت یا جنبه ی زایشی آنها نامحدود است. به این مجموعه ی محدود قواعد که می تواند مجموعه نامحدودی جمله خلق کند ((دستور)) گفته می شود و نام ((دستور زایشی یا تولیدی)) نیز از این رو بدین اعتبار انتخاب شده است به مجموعه ی نامحدود عبارات و جمله هایی که دستور زبان می تواند تولید کند یا ((زبان)) گفته می شود. چون مهمترین ویژگی زبان انسانی جنبه ی خلاقیت آن است پس نظریه ی زبان باید به روشهای این خلاقیت و قوانین حاکم به آنها دست بیابد.

### قواعد دستور زایشی یا تولیدی

چامسکی معتقد است که توانش زبانی با سه گروه از قواعد ارتباط می یابد؛ که عبارتند از: قواعد صوتی یا آوایی، قواعد نحوی و قواعد معنایی زیرا کوچکترین واحدهای هر زبان یعنی واجها بر اساس قوانین خاصی بیکدیگر ترکیب می شوند تا واحد های معنی دار زبان را بسازند. واحدهای معنی دار نیز بر اساس قوانین خاصی بیکدیگر ترکیب می شوند تا واقعی ترین واحدهای زبان یعنی جملات را بسازند لذا وقتی جمله های زبانی را بررسی می کنیم می بینیم که هر جمله دارای سه نوع ساخت می باشد که عبارتند از: ساخت آوایی ساخت معنایی و ساخت نحوی. وقتی عبارتی را بیابیم می کنیم در واقع با کمک نحو زبان بین صوت و معنی رابطه برقراری می کنیم. از این سه عنصر یعنی صوت، معنی و رابطه، صوت در حوزه ی ساخت آوایی، معنا در حوزه ی ساخت معنایی و رابطه را حوزه ی ساخت نحوی قرار می گیرد. (حق شناس، ۱۳۷۲: ۶۵)

### ساخت آوایی

استفاده از اصوات و آواها در زبان دلخواه و تصادفی نیست، بلکه ترکیب آواها از قواعد دقیقی پیروی می کند. با کمی دقت متوجه می شویم که تلفظ یک جمله با تلفظ تک تک کلمات سازنده ی آن برابر نیست؛ زیرا از یکسوی خصوصیات زبر زنجیری مانند: آهنگ، کلیه و درنگ معمولاً جمله و یا گروه کلمات ظاهر می شوند نه با کلمات تنها. از سوی دیگر خود کلمات وقتی در کنار هم قرار می گیرند بر روی تلفظ یکدیگر تاثیر می گذارند به طوری که تلفظ یک کلمه به تنهایی با تلفظ آن دریافت جمله اغلب تفاوت دارد. مثلاً واژه ی ((پنج)) وقتی به تنهایی ادا شود آخرین واج آن ((ج)) تلفظ می شود. ولی اگر قبل از واژه ای قرار بگیرد؛ که با /س/ شروع شود واج پایانی آن به /ای/ بدل می شود. مثل: ((پنج سال)). و اگر قبل از واژه ای قرار گیرد که با /ت/ شروع شود، واج پایانی آن به /ش/ بدل می گردد؛ مانند: ((پنج تاکتاب)) در این مورد در تلفظ /ن/ هم تغییراتی پدید می آید. ولی اگر پنج قبل از کلمه ای باشد که با /واکه/ شروع می شود واج پایانی آن تغییری نمی کند و همان /ج/ تلفظ می شود. مثل: ((پنج اردک)). بدین ترتیب می بینیم که روابط آوایی کلمات در جمله ها از قواعدی پیروی می کند. به این روابط و قواعد حاکم بر آنها ساخت آوایی گفته می شود. غالباً برخی ویژگیهای آوایی و بیرونی بخصوص با کلمه همراه است که همه آنها در بازشناسی آن به ما کمک می کنند... عمده ترین این ویژگیها تکیه است. در بسیاری از زبانها، و شاید در بیشتر آنها، هر کلمه با یک تکیه نشاندار می شود و این موجب وحدت آن کلمه می گردد (فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۵۴، ۲۳). این ویژگی در زبان فارسی

نیز کاملاً مصداق دارد، چنانکه همه مقوله‌های واژگانی، بجز فعل، همواره هجای آخرشان تکیه‌دار است و فعل هم طرح تکیه خاصی دارد که در کتابهای آواشناسی فارسی باید مورد بحث قرار گیرد. صرف شامل دو فرایند اساسی است: تصریف و واژه‌سازی.

### ساخت معنایی

حوزه ی معنائیز از قواعد ویژه ای پیروی می کند. مثلاً در زبان فارسی واژه های: ((زن)) و ((شوهر)) هر دو به معنی ((همسر)) است. چنانکه می توان گفت:

فلانی برای خود زنی انتخاب کرد فلانی زن گرفت. فلانی برای خود شوهری انتخاب کرد فلانی شوهر کرد؛ و نیز می توان گفت: زن شوهردار زن همسردار.

ولی نمی توان گفت: ((شوهر زن دار)) زیرا زن دو معنی دارد، هم در مفهوم عام جنس ((مونث)) به کار می رود و هم در مفهوم خاص ((همسر)) در حالی که این دو نقش معنایی را در جنس مذکر دو واژه ی مستقل یعنی ((مرد)) و ((شوهر)) به عهده دارند و لذا با آوردن هفت ((شوهردار)) معنی ((زن)) تحدید می شود و روشن می گردد که منظور همان ((همسر)) می باشد. در حالی که ((شوهر)) مولفه های معنایش روشن و آشکار است و نیازی به تحدید معنایی ندارد. جمله ی ((آن ماهی سبز شاخ دار هر روز در خانه ی ما را می زند)) باینکه از نظر قواعد نحوی درست است ولی عبارتی بی معنی است. از آنجاکه قواعد و روابط معنایی زبان پاسخگوی این قبیل مسائل است، به این روابط و قواعد حاکم به آنها ((ساخت معنایی)) گفته می شود. مثلاً در زبان فارسی گفته می شود ((بچه ها خسته شده اند- برگها زرد شده است)) هر دو ی این جملات صحیح است زیرا مطابق قواعد نحوی زبان فاعل جاندار الذاماً باید با فعل مطابقت داشته باشد و غیر جاندار می تواند مطابقت داشته باشد. نکته ی مهم اینجاست که کلمات ((بچه)) و ((برگ)) که در این دو جمله فاعل هستند دارای هیچ نشانه ی ((صوری)) قابل مشاهده ای نیستند که نشان بدهد اولی جاندار و دومی غیر جاندار است. فارسی زبانان این نکته را فقط از روی ((معنی)) این کلمات می دانند و از این دانش معنایی خود در درک و تولید جملات زبان استفاده می کنند. (مشکوه الدینی، ۴۳). به طور کلی ساخت معنایی زبان رابطه ی ساختهای گوناگون زبانی مانند: هم معنایی، جدا معنایی (تضاد) و چند معنایی را نیز روشن می کند.

### دستور گشتاری- زایشی

از نظر ((چامسکی)) هدف عمدی زبانشناسی بررسی توانش زبانی انسان برای یافتن کلیه ی قواعد زیربنایی آن است تا بتوان از طریق این بررسیها به خصوصیات ذاتی پدیده ی زبان و در نتیجه به ویژگیهای خود مغز و ذهن پی برد. هدف اختصاصی زبانشناسی نیز آن است که براساس اطلاعات به دست آمده از توانش زبانی، برای هر زبان خاصی، نظام دستوری ویژه ای را در کنشهای زبانی آن ظاهر می شوند، مشخص و ساخت. وی با در نظر گرفتن همین زمینه های خاصی نظری درباره ی پدیده ی زبان، الگویی برای مباحث دستوری پیشنهاد کرده است. از نظر او دستور زبان چهار نوع قاعده رادبرمی گیرد که عبارتند از:

### قواعد ژرف ساختی

قواعد گشتاری قواعد معنایی قواعد آرایبی

در نخستین مرحله قواعد ژرف ساختی جمله را تولید می کنند سپس هریک از قواعد گشتاری، آن ژرف ساخت را مرحله به مرحله می گردانند تا مساحت جمله برای عمل کرد قواعد معنایی آماده شود و بالاخره قواعد آوایی ساخت نهایی جمله را عرضه می کنند. به نظر چامسکی مجموعه ی قواعد گشتاری، ژرف ساختها را به تدریج می گردانند تا آنها را به جمله های روساختی مبدل کند و عمل اصلی این قواعد تولید جمله های فراوان و بینهایت زبانی است و چون از نظر او مهمترین ویژگی زبان جنبه ی خلاقیت و زایشی آن است، دستور زبان باید به روشهای این زاینده گی و قوانین حاکم بر آنها است بیاید و بتواند امکانات تولید تمام توالیهای زبانی را به صورتی صریح و روشن بیان کند، لذا مجموعه قواعد دستور پیشنهادی او که ظاهراً از این ویژگی برخوردار است به نام ((دستور گشتاری- زایشی)) معروف گشته است. (مشکوه الدینی، ۳۲)

### نکاتی درباره واج آرایبی و واژه‌گزینی

در جوامع گستردهٔ امروزی، زبان‌ها علاوه بر اینکه در مناطق جغرافیایی گوناگون گویش‌های متفاوتی دارند، در میان گروه‌های اجتماعی و دسته‌های مختلف مردم و نیز در گفتار و نوشتار متفاوت‌اند. چنین جوامعی، برای ایجاد ارتباط کلامی میان افراد، ناچار از داشتن یک گونهٔ زبانی فراگیرند، و آن زبانی است که در کتاب‌های درسی و روزنامه‌ها و نوشته‌ها و سخنرانی‌ها و دانشگاه‌ها و مدارس و در اخبار رادیو و تلویزیون به کار می‌رود. زبان‌شناسان این گونهٔ زبان را زبان معیار نامیده‌اند. به عبارت دیگر، زبان معیار زبان نوشتاری مشترک و مطلوب عامهٔ تحصیل‌کردگان جامعه است. با این توضیح، واژه‌ای که به یکی از گروه‌های زیر تعلق داشته باشد از جملهٔ واژگان زبان معیار نیست: واژه‌های عامیانه: مقصود واژه‌هایی است که عمدتاً در میان عوام رایج است و برای آن‌ها تعریف دقیقی عرضه نشده و تحصیل‌کردگان و اهل علم و ادب از به کار بردن آن‌ها در نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود پرهیز می‌کنند. واژه‌های «ماس‌ماسک»، «مشنگ»، «دقتر دستک» و «قاطی‌پاطی» از این قبیل است.

واژه‌های فارسی مهجور: منظور اصلی ما از به کار گرفتن واژه انتقال مفهوم است؛ بنابراین، استفاده از واژه‌های فارسی متداول به استفاده از واژه‌های فارسی مهجور، که فهم مطلب را برای اکثر فارسی‌زبانان مشکل می‌کند، ترجیح دارد. همین حکم دربارهٔ بسیاری از واژه‌های عربی متداول نیز صادق است. بسیاری از کلمات عربی چنان با واژه‌های فارسی در آمیخته‌اند که گاه تمیز آن‌ها از واژه‌های فارسی، جز برای اهل فن، آسان نیست. حذف این نوع واژه‌ها و جانشین کردن واژه‌های فارسی نامتداول، اگر به ضرورت مشکلات علمی واژه‌گزینی، مثلاً اشتقاق‌پذیر نبودن واژهٔ عربی نباشد، حاصلی جز ایجاد زحمت در فهم مطلب ندارد. واژه‌هایی مانند «چنگار» (به جای «سرطان»)، «خدو» (به جای «بِزاق»)، «آخشیج» (به جای «تناقض»)، «آهنجیده» (به جای «انتزاعی») و «آمردادی» (به جای «بی‌مرگی») از این قبیل‌اند. (فرهنگستان زبان ایران، *برابره‌های فارسی پیشنهادی گروه‌های واژه‌گزینی* (لاتین به فارسی، ۲۵۲۹ تا ۲۵۳۴)

واژه‌های نامأنوس برگرفته از فارسی میانه و باستان: زبان‌شناسان زبان فارسی را به لحاظ تحول تاریخی آن به سه دورهٔ باستان، میانه و جدید تقسیم کرده‌اند. تحول واژگان زبان فارسی در این سه دوره چندان است که بسیاری از واژه‌های فارسی باستان و میانه برای فارسی‌زبانان امروزی کاملاً ناآشناست. به کار بردن این گونه واژه‌ها فهم مطلب را، جز برای عدهٔ قلیلی آشنا به آن زبان‌ها، مشکل می‌کند. واژه‌هایی مانند «دُشتیاد» (در برابر whispering)، «پرتاد» (در برابر whisperings) و «دندیدن» (در برابر whisper to) از این قبیل است. آشکار است که کمتر فارسی‌زبانی از این واژه‌های فارسی به مفهوم لفظ بیگانه پی می‌برد. (فرهنگستان زبان ایران، *برابره‌های فارسی پیشنهادی گروه‌های واژه‌گزینی* (لاتین به فارسی، ۲۵۲۹ تا ۲۵۳۴)

واژه‌های عربی مغلق و نامأنوس: امروزه گرایش عمومی در زبان فارسی به استفاده از واژه‌های فارسی تبار شفاف است و به کار بردن واژه‌های مغلق و نامأنوس عربی که فهم مطلب را برای عامه و حتی غالب تحصیل‌کردگان مشکل می‌کند، در زبان معیار امروز نامطلوب است. موارد زیر نمونه‌هایی از کلمات و اصطلاحات عربی است که در برخی متون به جای واژه‌های رایج فارسی به کار فارسی در مناطق گوناگون کشور، هم از نظر دستور زبان و هم از نظر لغات، تفاوت‌هایی دارد، و در هریک از این مناطق واژه‌هایی یافت می‌شود که برای مردم مناطق دیگر نامفهوم است. به کار گرفتن واژه‌های مختص این گویش‌ها درک مطلب را برای عموم مشکل می‌کند و بهتر است از آن‌ها پرهیز شود. برای مثال، واژه‌هایی مانند «مِرک»، به معنی «آرنج»، و «یوارَه»، به معنی «عصر»، که در گویش نهبوندی رایج است، برای فارسی‌زبانان مناطق دیگر ناآشناست. (فرهنگستان زبان ایران، *برابره‌های فارسی پیشنهادی گروه‌های واژه‌گزینی* (لاتین به فارسی، ۲۵۲۹ تا ۲۵۳۴)

البته چنانچه یافتن معادلی در زبان فارسی معیار امروز برای یک اصطلاح بیگانه ممکن نشود، در آن صورت، به ترتیبی که در اصل ۵ همین مجموعه ذکر شده است، ناچار می‌باید به سراغ گونه‌های دیگری از زبان رفت. قید «حتی‌الامکان» در اصل ۱ به همین معنا اشاره دارد.

در واژه‌گزینی برای واج آرایبی باید قواعد دستور زبان فصیح و متداول امروز مراعات شود. مقصود از دستور زبان، مجموعهٔ قواعد زبان است که در واژه‌سازی فقط با بخشی از آن، یعنی قواعد ساخت واژه سروکار داریم. در زبان فارسی، قواعد ساخت واژه نیز همچون خود واژه‌ها، در طول زمان متحوّل شده است؛ همچنین، این قواعد در گویش‌ها و

گونه‌های مختلف، تفاوت‌هایی، هرچند مختصر، دارد. در اینجا مراد از قواعد ساخت واژه، قواعد مربوط به زبان معیار امروزی است. ذکر این نکته لازم است که هر فارسی‌زبانی اکثر قواعد دستوری زنده و جاری ساخت واژه را در ذهن خود دارد - هرچند به آن علم نداشته باشد - و به صرافت طبع، کمتر واژه‌ی خلاف قاعده‌ی دستوری می‌سازد. البته در مورد قواعدی که کمتر رایج‌اند وضع چنین نیست و واژه‌سازی بر پایه‌ی این قواعد در حیطه‌ی تخصص دستوردانان است. در اینجا، صرفاً به منظور جلب توجه خواننده‌ی ناآشنا به این قواعد، به مواردی از این قواعد اشاره می‌شود.

قواعد ترکیب پسوند «ا-» صفت + «ا-» اسم بن مضارع + «ا-» صفت/اسم مصدر  
 واژه «پهنا» بر اساس قاعده‌ی اول و واژه‌های «بینا» (صفت) و «چرا» (اسم مصدر) بر اساس قاعده‌ی دوم ساخته شده‌است. (طباطبایی، ص ۱۹ - ۱۵). چنان‌که پیش‌تر گفته شد، واژه‌گزینان به ندرت ممکن است واژه‌ای بسازند که از نظر دستوری غلط باشد و بیشتر اشتباهات واژه‌سازی جنبه‌ی معنایی دارد. مثلاً، پسوند «ا-» فقط با صفت‌های خاصی (به لحاظ معنایی) ترکیب می‌شود. مثال‌های زیر عمده‌ی موارد کاربرد پسوند «ا-» در فارسی امروز است: پهنا، درازا، ژرفا، گرما، فراخا، بلند  
 این موارد نشان می‌دهد صفت‌هایی که با پسوند «ا-» ترکیب شده‌اند، یک خصوصیت معنایی مشترک دارند که شاید بتوان آن را «کمیت‌پذیری» نامید. عدم توجه به این خصوصیت معنایی در ترکیب این پسوند موجب می‌شود که واژه‌های غلط بسازیم. مثلاً از ترکیب این پسوند با صفت «خوب»، کلمه‌ی «خوبا» حاصل می‌شود، که بیشتر معنی خطاب (ای خوب) را القا می‌کند تا معنای یک اسم.

به هر صورت، احتمال وقوع اشتباهات دستوری صرف نیز وجود دارد. مثلاً، استفاده‌ی نابجا از بن فعلی ماضی و مضارع از جمله موارد اشتباهات دستوری در واژه‌سازی است. برای مثال، مطابق قاعده‌ی دوم پسوند «ا-»، این پسوند فقط با بن مضارع ترکیب می‌شود؛ یعنی ما از مصدر «ریختن» فقط صفت «ریزا» را می‌توانیم بسازیم و ساختن صفت «ریختا» غلط است. علاوه بر واژه‌هایی که به لحاظ دستوری یا دستوری معنایی غلط محسوب می‌شود، به موارد دیگری نیز می‌توان اشاره کرد که ساخت آن‌ها، اگر نتوان گفت غلط است، دست‌کم می‌توان گفت نامطلوب است. (طباطبایی، ص ۱۹ - ۱۵). یکی از این موارد ترکیب کردن عناصری از واژه‌های عربی، به صورت پسوند و پیشوند، با واژه‌های فارسی است. موارد زیر از این قبیل است:

— ترکیب با «ا-»: جانا، سوماً

— ترکیب با «ا-انی»: تنانی (تن + ا-انی) تنانی، به قیاس با، جسم + ا-انی (جسمانی)

این دسته از کلمات، که بنا به اصل قرینه‌سازی، به قیاس با کلمات عربی رایج در فارسی ساخته شده‌اند، هرچند رایج‌اند، به این دلیل که عناصری از واژگان عربی را در ساخت واژگان فارسی وارد می‌کنند، نامطلوب‌اند و ساختن واژه‌های جدید با این شیوه توصیه نمی‌شود.

در واژه‌گزینی و واج‌آرایی باید قواعد آوایی زبان فارسی رعایت گردد و از اختیار واژه‌های ناخوش‌آهنگ و دارای تنافر پرهیز شود و واژه فارسی برگزیده، حتی‌الامکان، از معادل بیگانه‌ی آن کوتاه‌تر باشد.

اهل هر زبانی تمایل به ادای کلماتی دارند که خوش‌آهنگ بوده و تلفظ آن‌ها آسان باشد، و اگر چنین نباشد، ناخودآگاه از به کار بردن آن خودداری می‌کنند. بنابراین، در ساختن واژه‌های جدید توجه به سهولت تلفظ ضرورت دارد.

نحوه‌ی آرایش هجایی واژه‌ی نوساخته، (یعنی اینکه کدام الگوهای هجایی و به چه ترتیبی در کنار هم قرار گرفته‌است)، و چگونگی هم‌نشینی همخوان‌ها در محل پیوستن عناصر واژگانی به یکدیگر (یعنی اینکه در محل پیوستن یک واژه به واژه‌ی دیگر یا یک واژه به پسوند یا پیشوند کدام همخوان‌ها و به چه ترتیبی در کنار هم قرار گرفته‌اند)، در سنگین شدن یا سهولت تلفظ واژه‌ها مؤثر است. (طباطبایی، ص ۱۹ - ۱۵).

سهولت تلفظ واژه در هر زبانی تابع قواعدی است و علم به این قواعد برای ساختن واژه‌های خوش‌آهنگ مفید است، ولی فارسی‌زبانان بدون علم به این قواعد و بنا به شمّ زبانی خود نیز معمولاً می‌توانند واژه‌های ثقیل را تشخیص دهند و از آن‌ها احتراز کنند. برای مثال، تلفظ واژه‌های «مهربان»، «ریختگر»، «گنج‌جو»، «دست‌تاب»، «خاک‌گیر» و «گنج‌گر» سنگین است.

البته لازم است گفته شود که تلفظ واژه‌ها در زبان از راه‌های گوناگون تغییر می‌کند و آسان‌تر می‌شود، مثلاً کلمه‌های «مهربان» و «ریخته‌گر»، با تغییر آرایش هجایی، به صورت «مهربان» و «ریخته‌گر» تلفظ می‌شود؛ در کلمه «گنج‌جو»، «ج» اول خفیف‌تر تلفظ می‌شود؛ «دست‌تاب» به صورت «دس‌تاب» تلفظ می‌شود؛ در «خاک‌گیر»، «ک» و «گ» روی هم تقریباً به صورت «گ» مشدد تلفظ می‌شود؛ و به این ترتیب مشکل تلفظ حل می‌شود. این روند آسان‌سازی تلفظ واژه‌ها در مورد واژه‌های نوساخته نیز انجام می‌شود، ولی از آنجایی که به هر حال هر کلمه تازه‌ای از طرف اهل زبان با اندکی مقاومت روبه‌رو می‌شود و ثقیل بودن تلفظ کلمه این مقاومت را بیشتر می‌کند، بهتر است واژه‌های نوساخته حتی‌الامکان خوش‌آهنگ باشد و به سهولت تلفظ شود.

مثلاً، در ساختن صفت با افزودن پسوند «سی» به اسم‌هایی که خود به «ی» ختم می‌شود، تکرار دو «ی»، پشت سر هم، تلفظ را بسیار دشوار و ناخوشایند می‌کند. به همین دلیل، در ساختن صفت از «روان‌شناسی» (اسم مصدر)، به جای افزودن «ی» به آن و ساختن کلمه «روان‌شناسی»، که بسیار ناخوش‌آهنگ است، از ترکیب «روان‌شناخت + ی» استفاده شده است؛ و همین‌طور به جای «زمین‌شناسی»، از ترکیب «زمین‌شناختی».

علاوه بر خوش‌آهنگ بودن و سهولت تلفظ، کوتاه بودن واژه معادل نیز در جا افتادن آن مؤثر است، زیرا تلفظ واژه کوتاه‌تر به زمان و تلاش کمتری نیاز دارد، بنابراین مطلوب‌تر است. کوتاه بودن واژه معادل، به‌ویژه، بخت رواج معادل‌های فارسی واژه‌های بیگانه جافتاده را افزایش می‌دهد. همچنین، از آنجایی که برای بیان مفاهیم جدید از ترکیب واژه‌ها با یکدیگر استفاده می‌شود، بلند بودن واژه‌ها سبب می‌شود که حاصل ترکیب آن‌ها بسیار بلند و در نتیجه ناخوشایند باشد. در انتخاب معادل، واژه‌هایی که تصریف‌پذیر و اشتقاق‌پذیر باشند و امکان ساخت اسم و صفت و فعل از آن‌ها وجود داشته باشد مرجح‌اند.

در واژه‌گزینی، به‌ویژه در حیطه علوم، معمولاً با یک واژه منفرد سروکار نداریم، بلکه با خوشه‌ای از واژه‌های هم‌ریشه مواجهیم؛ واژه‌هایی که یک جزء اصلی مشترک دارند. اجزای هر «خوشه‌واژه»، یا به‌تمامی وارد زبان شده یا تعدادی از آن‌ها رواج یافته‌است. در هر دو صورت، لازم است واژه‌گزین انتخاب معادل را با در نظر داشتن همه مشتقات واژه انجام دهد و واژه‌ای برگزیند که بتواند از آن برای همه اجزای خوشه معادل بسازد.

برای مثال، خوشه واژگانی robot را در زبان انگلیسی در نظر می‌گیریم. اجزای این خوشه‌واژه به شرح زیر هستند:

robotize, robot, robotic, roboticist, robodoc, robotism, robotistic, robotics

اگر ما در مقابل کلمه robot، برای مثال، معادل رایج آن در زبان فارسی، یعنی لفظ «آدم‌آهنی» را بپذیریم، در معادل‌یابی برای بسیاری از عناصر این خوشه‌واژه، هم از نظر رساندن مفهوم دچار مشکل خواهیم شد و هم واژه ساخته‌شده بسیار طویل خواهد شد.

به‌همین ترتیب، اگر در مقابل واژه انگلیسی optics، معادل موجود آن در فرهنگ‌های قدیمی‌تر، یعنی «علم نور و بصر» را برگزینیم، قطعاً در معادل‌یابی برای بسیاری از اجزای خوشه‌واژه optics، از جمله واژه‌های زیر، دچار مشکل خواهیم شد:

optic, optics, optical, optically, optician, optacist

برای واژه optics، معادل «نورشناسی»، هم به لحاظ مفهومی و هم از نظر کوتاه‌تر بودن واژه، معادل بهتری است. اصولاً استفاده از ترکیب‌های اضافی یا وصفی، مانند «آدم‌آهنی» و عطفی، مانند «علم نور و بصر»، در مقابل یک واژه، در بسیاری از موارد مشکل‌آفرین است.

در معادل‌یابی برای اجزای خوشه‌واژه conserve که عبارت است از:

to) conserve, conserving, conservation, conservative, conserved

از مصدر «بقا» و «پایستن» استفاده شده‌است. مشتقات این دو مصدر در زبان فارسی به شرح زیر است:

بقا، باقی، ابقا؛ پایستن، پایسته، پایستگی، پایا، پایایی، پاینده، پایندگی ...

آشکار است که استفاده از مصدر «پایستن» که مشتقات بالفعل آن بیشتر است و مشتقات بالقوه دیگری نیز دارد، امکانات بهتری برای معادل‌گزینی به ما می‌دهد. اساساً، از آنجایی که زبان فارسی از جمله زبان‌های هندواروپایی است و از حیث قواعد

صرفی و استفاده از پسوند و پیشوند با زبان‌های اروپایی همانندی دارد، تطبیق مشتقات یک ریشه در زبان فارسی با مشتقات ریشه‌ی معادل آن در زبان‌های اروپایی آسان‌تر است تا تطبیق مشتقات کلمات عربی با آن‌ها. علاوه‌براین، چنانچه خواهیم همه‌ی مشتقات عربی را در برابر همه‌ی مشتقات یک ریشه‌ی فرنگی به‌کار ببریم، غالباً ناچار خواهیم شد از حوزه لغات عربی متداول و مانوس در زبان فارسی خارج شویم. (طباطبایی، ص ۱۹ - ۱۵).

در گزینش معادل‌ها باید سلسله‌مراتبی به ترتیب زیر ملاک قرار گیرد:

۱- (۵) واژه‌های فارسی متداول و مانوس که از دیرباز در زبان فارسی وجود داشته‌است؛ ۲- (۵) ترکیب‌های نوساخته، طبق شیوه‌های واژه‌سازی زبان فارسی، با استفاده از واژه‌های عربی متداول و مانوس در زبان فارسی؛

۴- (۵) ترکیب‌های نوساخته، طبق شیوه‌های واژه‌سازی زبان فارسی، با استفاده از واژه‌های عربی متداول در زبان فارسی؛ ۵- (۵) واژه‌های برگرفته از گونه‌های زبان فارسی و گویش‌های ایرانی کنونی؛ ۶- (۵) واژه‌های برگرفته از زبان‌های ایرانی میانه و باستان. در این اصل، مواد و منابعی که در واژه‌گزینی بایستی به آن‌ها مراجعه کرد و نیز اولویت مورد نظر فرهنگستان در استفاده از این منابع، مشخص شده‌است. این اصل، در واقع معرف موضع و سلیقه‌ی فرهنگستان زبان و ادب فارسی جمهوری اسلامی ایران در امر واژه‌گزینی است. اکنون به شرح مراتب مذکور در این اصل می‌پردازیم:

واژه‌های فارسی متداول و مانوس که از دیرباز در زبان فارسی وجود داشته‌است:

در واژه‌گزینی، پس از تعیین دقیق مفهوم واژه بیگانه، اولین قدم، پاسخ دادن به این پرسش است که آیا در گنجینه‌ی زبان فارسی واژه‌ای به این مفهوم یافت می‌شود یا نه. در صورت مثبت بودن پاسخ، این واژه به احتمال قوی بهترین معادل خواهد بود، زیرا بسیاری از فارسی‌زبانان آن را در گفتار و نوشتار خود به‌کار می‌برند، و اگر هم به‌کار نبرند، از طریق ادبیات مکتوب با آن آشنا هستند و مفهوم آن را درمی‌یابند. در میان آثار ادبی و علمی‌ای که از قرن سوم هجری به‌این‌سو در زبان فارسی پدید آمده و به دست ما رسیده‌است، واژه‌های بسیاری یافت می‌شود که می‌توان عیناً از آن‌ها به‌عنوان معادل مفاهیم امروزی بهره گرفت. البته امروزه مفاهیم جدید بسیاری وجود دارد که پیش‌تر در زندگی و فرهنگ ما نبوده‌است. در چنین مواردی می‌توان با رعایت جوانب امر، با اندکی توسع در معنا، از الفاظی که معانی نزدیک به این مفاهیم دارد استفاده کرد و بار معنایی جدیدی بر دوش آن‌ها نهاد. (طباطبایی، ص ۱۹ - ۱۵).

### منابع واژه‌گزینی

منظور از منابع واژه‌گزینی مجموعه‌ی تکواژها و واژه‌ها و لغاتی است که می‌توان در واژه‌گزینی از آن‌ها بهره گرفت. اولویت بهره‌گیری از منابع به همان ترتیبی است که در زیر آورده‌ایم.

۱. زبان فارسی: توضیح: برای واژه‌گزینی می‌توان از همه‌ی عناصر زبان فارسی (به‌معنی وسیع آن که در بند ۳ تعاریف آمده‌است)، از تکواژهای آزاد و وابسته گرفته تا واژه‌ها و لغات بسیط و غیربسیط بهره گرفت.

۲. زبان‌های باستانی و میانه‌ی ایران: توضیح: این زبان‌ها علی‌رغم اینکه زبان‌هایی خاموش محسوب می‌شوند، فارسی امروز با آن‌ها خویشاوند نزدیک به شمار می‌آید و می‌توان از واژه‌ها و تکواژهای آزاد و وابسته‌ی آن‌ها در واژه‌گزینی استفاده کرد. مثال‌های زیر نمونه‌هایی از این نوع‌اند:

واکه (در مقابل vowel): از ریشه‌ی باستانی -vak به معنی گفتن؛

وردش (در مقابل variation): از ریشه‌ی -vart به معنی «گردیدن، گشتن، متحول شدن»؛

ترابری (در مقابل transportation): از ترکیب لفظ اوستایی -tara با بن مضارع فعل «بردن» و پسوند «-ی». (طباطبایی، ص ۱۹ - ۱۵).

۳. زبان‌های زنده‌ی ایرانی: توضیح: برای غنی‌تر شدن گنجینه‌ی واژگانی زبان فارسی، همه‌ی زبان‌های زنده‌ی ایرانی (مانند کردی، لری، بلوچی) به‌عنوان منبعی برای اخذ لغت پذیرفته شده‌اند. برای مثال، یکی از گروه‌های تخصصی فرهنگستان، لغت «زامه» (صورتی از «زاما») را از زبان کردی اخذ کرده و آن را در واژه‌های زیر به‌کار برده‌است: زامه‌دان، زامه‌ای، زامه‌دانی.



۴. واژه‌های اروپایی: توضیح: از این زبان‌ها می‌توان با صلاح‌دید فرهنگستان فقط تکواژهای آزاد و صورت‌های ترکیبی (combining forms) را وام گرفت. مثال: یونش، الکترومغناطیس، الکترومنفی

### شیوه‌های واژه‌گزینی

۱. برگزینش: انتخاب یک لفظ برای یک مفهوم از میان لغات موجود، به شرطی که آن لفظ دارای همان مفهوم باشد. توضیح: نخستین کاری که واژه‌گزین باید انجام دهد جست‌وجو برای یافتن یک لفظ مناسب از میان لغات موجود برای مفهوم مورد نظر است. بسیاری از معادل‌هایی که در حوزه‌های مختلف علوم در مقابل واژه‌های بیگانه انتخاب شده‌است و مقبول متخصصان قرار گرفته نتیجه برگزینش است؛ مانند واژه‌های دهگان، نبض، شبکه.

۲. نوگزینش: در این روش، یک واژه موجود در زبان فارسی، با معنایی جدید، که با معنای اولیه‌اش بی‌ارتباط نیست، در مقابل واژه بیگانه برگزیده می‌شود.

توضیح: این روش درحقیقت نوعی گسترش معنایی آگاهانه است. در گسترش معنایی، مصادیق یک لفظ افزایش می‌یابد. برای مثال، واژه‌های «یخچال» و «سپر» اکنون علاوه بر معنای قدیم خود معنای جدیدی نیز پذیرفته‌اند و این گسترش فرایندی خودبه‌خودی بوده‌است؛ اما نوگزینش فرایندی آگاهانه است، مانند اختیار کردن واژه «آبزن» که در قدیم به معنی «حوض کوچک سفالی که برای شست‌وشوی بدن» به کار می‌رفت، در مقابل «جکوزی»؛ یا «دستینه» (به معنی «دستخط») در مقابل handbook؛ یا «تدوین» در مقابل editing (در سینما). (طباطبایی، ص ۱۹ - ۱۵).

۳. واژه‌سازی: ساختن یک لفظ جدید برای یک مفهوم با استفاده از واژه‌ها و تکواژهای آزاد و وابسته موجود در منابع به یکی از روش‌های اشتقاق و ترکیب (صرفی و نحوی)، مثال:

اشتقاق: «چیدمان» و «رشتار» و «شهاب‌واره»؛

ترکیب (صرفی): «چرخ‌بار» و «جعبه‌فرمان» و «خاک‌چال»؛

ترکیب (نحوی): فاصله کانونی، حرکت وضعی، زمان توالی.

۴. وام‌گیری: اخذ یک واژه از زبان‌های اروپایی با مفهومی که در زبان مبدأ دارد. از این شیوه عمدتاً در موارد زیر استفاده می‌شود:

۱. واحدهای اندازه‌گیری و اسامی شیمیایی و نام داروها و مانند آن‌ها

مثال: متر، پاسکال، اکسیژن، آسپیرین

۲. واژه‌هایی که در میان عموم مردم یا در یک حوزه تخصصی متداول باشند و بنا به تشخیص فرهنگستان وام‌گیری آن‌ها به زبان فارسی و هویت ملی لطمه وارد نکند.

مثال: پست، اتم، ویروس

۵. روش‌های نو: فرایندهای واژه‌سازی‌ای که نیازهای جدید استفاده از آن‌ها را ایجاب می‌کند و در زبان فارسی کم‌سابقه یا بی‌سابقه است، بنا به صلاح‌دید فرهنگستان.

توضیح: از آنجاکه زبان فارسی برای بیان مطالب علمی کمتر به کار رفته طبیعتاً روش‌های واژه‌گزینی خاص علمی در آن شکل نگرفته‌است. از این‌رو، یکی از وظایف فرهنگستان، در مقام برنامه‌ریز زبان، شناخت و به کار بستن روش‌های نو و کم‌سابقه در واژه‌گزینی است. مثال:

۱. ساختن اسم مصدر و اسم مفعول و صفت فاعلی از اسم‌ها و صفت‌ها با قلمداد کردن آن‌ها به‌عنوان ستاک حال افعال بسیط، مانند قطبش، گرمایش، سرمایش، بلورش، بسپارش، قطبیده، یونیده.

۲. ساختن اختصارات به روش‌هایی مانند سرواژه‌سازی (سیبا) و برآمیزش (توانیر).

۳. ساختن کلمات مرکب براساس الگوهای کم‌بسامد، مانند: «زمین ریخت‌شناسی» و «زیست‌بسپار».

۴. استفاده از وندهای بیگانه‌ای که با شمار بسیار زیادی وام - واژه وارد زبان فارسی شده‌اند و فارسی‌زبانان هویت مستقل دستوری آن‌ها را درمی‌یابند و به‌کارگیری آن‌ها فرایندهای واژه‌سازی فارسی را تضعیف نمی‌کند.

توضیح: از آنجاکه وندها عناصر دستوری هستند استفاده از آن‌ها باید با احتیاط و بررسی همه‌جانبه صورت بگیرد. به نظر می‌رسد پسوند «-یت» عربی در حال حاضر تنها وند بیگانه‌ای است که ویژگی‌های فوق را دارد. (فرهنگستان زبان ایران، *برابره‌های فارسی پیشنهادی گروه‌های واژه‌گزینی* (لاتین به فارسی، ۲۵۲۹ تا ۲۵۳۴)

### نتیجه

در مورد اصالت واژه‌های فارسی دانسته شد که کلیه واژه‌های متداول در فارسی معیار اعم از فارسی خالص یا دخیل از عربی و زبان‌های دیگر که مورد پذیرش قرار گرفته‌اند و در گفتار و نوشتار به کار می‌روند و کلیه واژه‌هایی که از سوی فرهنگستان زبان فارسی پذیرفته و تصویب می‌شوند، اصیل به حساب می‌آیند مگر لغاتی که جعلی بودن آنها معلوم می‌شود؛ مانند لغات دساتیری.

رابطه واج آرایبی با معنا نیز از دیگر مفاهیمی بود که در این مقال به آن پرداخته شد که ابتدا به مفاهیم دستوری پرداختیم و به بررسی ساختمان و نحوی توجه شد. سپس به این نتیجه رسیدیم که: زبانشناسان در تقسیم جمله به اجزای کوچکتر و تعیین و تحدید واحدهای دستوری زبان، اتفاق نظر ندارند. ولی اغلب آنان تقسیمات زیر را پذیرفته‌اند: واج، هجا، تکواژ، واژه، گروه و جمله. بی‌گمان آگاهی از این اجزا و واحدهای زبانی در تکوین و تکامل خطوط نیز موثر بوده است. چنانکه در ((خط تصویری)) ((جمله و عبارت)) و در ((خط واژه نگاری)) ((کلمه)) و در ((خطوط هجایی)) ((هجا)) و بالاخره در ((خط الفبایی)) ((واج)) نموده می‌شود. پس از تعریف واژه به طبقه بندی تکواژها پرداخته شد و دیدیم که کوچکترین واحدهای معنی دار هر زبان که از تجزیه ی اول حاصل می‌شوند ((تکواژ)) نام دادند. تعداد تکواژهای هر زبان بی‌شمار و نامحدود است و هرگز نمی‌توان به طور قطعی و یقینی تعداد تکواژهای یک زبان را تعیین نمود. پس از بیان هجا به مبحث واج آرایبی پرداخته شد. در این بخش دیدیم که زبانشناسان برای زبان چهار سطح قائل‌اند: واج‌شناسی، صرف، نحو، معنی‌شناسی. برای اینکه جایگاه صرف را در زبان مشخص کنیم. به چگونگی پیوند و ترتیب ظاهر شدن صامت‌ها و مصوت‌ها در ساخت هجا واج آرایبی گفته می‌شود. هرزبانی واج آرایبی ویژه ی خود را داراست؛ یعنی ترتیب ظاهر شدن واحدها در ساخت هجا از یک زبان به زبان دیگر احتمالاً فرق می‌کند. براساس دستور گشتاری چنانکه گفته شد دستور زبان چهارنوع قاعده رادبرمی گیرد که عبارتند از:

قواعد ژرف ساختی، قواعد گشتاری، قواعد معنایی، قواعد آرایبی

در نخستین مرحله قواعد ژرف ساختی جمله را تولید می‌کنند سپس هریک از قواعد گشتاری، آن ژرف ساخت را مرحله به مرحله می‌گردانند تا مساحت جمله برای عمل کرد قواعد معنایی آماده شود و بالاخره قواعد آوایی ساخت نهایی جمله را عرضه می‌کنند. به نظر چامسکی مجموعه ی قواعد گشتاری، ژرف ساختها را به تدریج می‌گردانند تا آنها را به جمله‌های روساختی مبدل کند و عمل اصلی این قواعد تولید جمله‌های فراوان و بینهایت زبانی است و چون از نظر او مهمترین ویژگی زبان جنبه ی خلاقیت و زایشی آن است، دستور زبان باید به روشهای این زاینده‌گی و قوانین حاکم بر آنها است بیاید و بتواند امکانات تولید تمام توالیهای زبانی را به صورتی صریح و روشن بیان کند. مهمترین نکات درباره واج آرایبی عبارت بودند از: توجه به واژه‌های عامیانه، واژه‌های فارسی مهجور و غیره بود و اینکه در در واژه‌گزینی برای واج آرایبی باید قواعد دستور زبان فصیح و متداول امروز مراعات شود.

### فهرست منابع

۱. آراتو، آنتونی، ۱۳۸۹، ترجمه یحیی مدرس، درآمدی بر زبانشناسی تاریخی - تهران، سمت
۲. ابوالقاسمی، محسن؛ ۳۸۸، تاریخ زبان فارسی، تهران، سمت
۳. باقری مهری، ۱۳۸، مقدمات زبانشناسی تهران
۴. حسینی، محمد ضیاء؛ (بی تا)، مبانی زبان شناسی، تهران: رهنما
۵. ذوالنور فرحیم، ۱۳۷۳، رفتارشناسی زبان، تهران، زوار

۶. طباطبایی؛ علاءالدین؛ (بی تا)، زبان فارسی، گردآوری ادبیات تبیان زنجان: [http://www.tebyan-zn.ir/persian\\_literature.html](http://www.tebyan-zn.ir/persian_literature.html)
۷. فرشید ورد خسرو ۱۳۸۷، مسله درست و غلط، نگارش و پژوهش در زاین فارسی تهران
۸. فهمی حجازی محمود، ۱۳۷۹، ترجمه سید حسین سیدی، زبان شناسی عربی، تهران سمت
۹. فرهنگستان ایران، واژه‌های نو (تا پایان سال ۱۳۱۹)
۱۰. فرهنگستان زبان ایران، تهران ۱۳۵۴، واژه‌های نو (تا پایان سال ۱۳۱۹)، چ ۳، (تا پایان سال ۱۳۱۹)، تهران
۱۱. فرهنگستان زبان ایران، برابره‌های فارسی پیشنهادی گروه‌های واژه‌گزینی (لاتین به فارسی، ۲۵۲۹ تا ۲۵۳۴) (چاپ‌نشده)
۱۲. مشکوه‌الدینی، مهدی؛ (بی تا)، ساخت آوایی زبان، مشهد، انتشارت دانشگاه فردوسی مشهد
۱۳. واژه‌نامه زبان‌شناسی (و علوم وابسته)، (۱۳۷۲) ویراسته: علی‌محمد حق‌شناس، چاپ دوم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران

## Study of phonetic changes in the semantic field

Maryam Rahmani<sup>1</sup>, Mohammad Javad Hejazi<sup>2</sup>

1. Faculty of Literature and Humanities, Qom Azad University, Qom, Iran

2. Faculty of Literature and Humanities, Qom Azad University, Qom, Iran

---

### Abstract

This research involves an examination of the phonetic changes of the phonological processes of some Persian words. Phonetic changes are being analyzed. Some of these Persian words are authentic and some Arabic are commonly used in Farsi, which have entered Turkish more often than Persian. In the text of the research, the necessity of a brief description of the structural features of Persian language and the history of the line and the alphabet has been investigated.

**Keywords:** Persian, Arabic, alphabet Date, Phonetic changes, Phonological processes

---